بسم الله الرحمن الرحیم

# ادامه مبحث تعلیم حرام

قبل از اینکه به فصل آداب برسیم در مورد تعلیم حرام چند جلسه‌ای بحث بکنیم البته اگر کمی جلوتر برویم فقه التربیه را به 3-4 بخش عمده تقسیم می‌کنیم که یک بخش آن تعلیم و تعلم است، یک بخشی هم تربیت است. درواقع دو سرفصل اصلی دارد کتاب تعلیم و تعلم و کتاب تربیت که ما هنوز در تعلیم و تعلم هستیم. در تعلیم یک بخشی به عنوان تعلم و احکام آمده است و یک بخش تعلیم است.

در بخش تعلیم یا تعلیم محرم و مرجوح مباحثی داشتیم که باید تکمیل بکنیم. در مواردی که تعلم یک علمی حرام است آیا تعلیم علوم محرم هم حرام است؟ که خلاصه بحث را می‌گوییم.

# ادله حرمت تعلیم علوم محرم

## دلیل اول: مقدمه حرام

علومی که فراگیری آن حرام است چه دلیلی دارد که تعلیم آن نیز حرام باشد؟

یک دلیل مقدمه حرام است از باب اینکه تعلیم علوم محرم مقدمه حرام است پس تعلیم هم حرام است. این دلیل را مفصل نقل کردیم و گفتیم صغرویا و کبرویا ممنوع است؛ اولاً: تعلیم به معنای اصولی مقدمه نیست ثانیاً: هر مقدمه حرامی حرام نیست.

## دلیل دوم: فعل حرام

دلیل دوم این است که تعلیم محرم مشتمل بر فعل حرام است مثلاً وقتی می‌خواهد سحر را یاد بدهد عملاً باید سحر کند تا به او یاد بدهد پس در درون خود تعلیم یک فعل حرام است.

در دلیل اول صغرویاً و کبرویاً ممنوع است.

دلیل دوم این است که تعلیم محرم مشتمل بر فعل حرام است که جواب این است: فی‌الجمله صحیح است لا بالجمله چون همیشه این‌طور نیست که وقتی می‌خواهد آموزش بدهد همان کار حرام را مرتکب شود ممکن است بدون اینکه سحری انجام دهد قواعد را به او یاد بدهد ولی گاهی آموزش دادن مصداقی از فعل حرام است که فی‌الجمله درست است لا بالجمله.

## دلیل سوم: اعانه بر اثم

دلیل بعدی اعانه بر اثم است که مفصل بحث کردیم «**تَعاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوى‏ وَ لا تَعاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَ الْعُدْوانِ**»(مائده/2) و تعلیم یک نوع کمک به حرام و گناه است با آموزش سحر یا عقاید باطل در حقیقت راه را باز می‌کند برای اینکه کسی مرتکب حرام و گناه شود و این یک دلیل بود که راجع به حرمت اعانه بر اثم و اینکه مطلق اعانه بر اثم حرام است یا حرام نیست مفصل بحث کردیم. به‌طورکلی نمی‌شود گفت اعانه بر اثم حرام است در بعضی موارد حرام است ولی کلیت آن محل تأمل است و نمی‌شود گفت هر نوع اعانه بر اثمی حرام است. آیه اعانه سه معنا دارد و علما و فقها خیلی در مکاسب محرمه بحث کرده‌اند که در بحث‌های سابق بررسی کردیم.

## دلیل چهارم: قبح عقلی

دلیل دیگر قبح عقلی است قبح تهیه مقدمات عصیان و معصیت الهی که حضرت امام (ره) خیلی در این مورد تأکید دارند و می‌فرماید عقل می‌گوید هر کس مقدمات عصیان الهی را فراهم کند حرام است و قبح تهیه مقدمات معصیت و جرم که درواقع همانی است که آنجا آمده ولی حکم عقلی است و عقل می‌گوید تهیه مقدمات معصیت قبح است. این هم باطلاقه محل بحث است؛ اصل آن درست است اما اینکه هر نوع مشارکت و تهیه مقدمات معصیت حرام است، کلیت ندارد و در موارد خاص است.

## دلیل پنجم: حرمت اعانه بر ظلم

عنوان دیگر که کلی و موردقبول همه است حرمت اعانه بر ظلم است تقریباً همه قبول دارند آقای تبریزی در مکاسب محرمه می‌فرماید که اعانه بر ظلم حرام است منظور از ظلم حقوق الناس است نه ظلم به معنای عام که همه معاصی ظلم است. ممکن است تعلیمی اعانه بر ظلم باشد یعنی وقتی به او یاد می‌دهد که چگونه این بمب را بسازد می‌داند که او یاد می‌گیرد و عده‌ای را می‌کشد که تقریباً در قبح آن اختلافی نیست در جایی که حقوق الناس باشد و ظلم بر آن صادق باشد و تعلیم همراهی با ظالم باشد این هم فی‌الجمله درست است نه مطلق.

## دلیل ششم: دفع منکر مانند رفع منکر است

یک دلیل اینکه دفع منکر مانند رفع آن حرام است و این قاعده‌ای است که عده‌ای به آن معتقد هستند که هر کاری که موجب دفع منکر شود از جمله این‌که نوع درست کردن شراب را یاد ندهد و اگر یاد بدهد حرام محقق می‌شود دفع منکر مثل رفع آن حرام است و این هم فی‌الجمله درست است.

دلیل مطلقی که بگوید مقدمات معصیت از جمله تعلیم حرام است نداریم. مواردی از آن حرام می‌شود و تردیدی نیست و لذا اگر در جایی تعلیم با وسایط محدود و معدودی منجر به ظلم شود.

سؤال:؟

جواب: دفع منکر مانند رفع منکر است در امربه‌معروف و نهی از منکر بحثی است که ادله نهی از منکر هم نهی و هم رفع را می‌گوید هم نهی زبانی را می‌گوید هم اقدام عملی را می‌گوید برای اینکه منکر نباشد. آیا پیشگیری هم واجب است اینکه کاری کند که منکر محقق نشود؟ خیلی‌ها می‌گویند که واجب نیست ولی بعضی‌ها گفته‌اند که دفع منکر و پیشگیری از منکر هم واجب است. البته اینجا محل بحث است که گفتیم فی‌الجمله درست است نه بالجمله.

## نتیجه‌ بحث

این هم ادله‌ای است که در آنجا ذکر شد و در نتیجه به‌طور مطلق نمی‌شود گفت تعلیم علوم محرم حرام است؛ جایی که تعلیم اعانه بر ظلم باشد بنا بر آنکه اعانه قدر متیقن می‌شود یا باواسطه کمی شرایط تحقق معصیت را فراهم کند، درست است. یا اینکه در جایی است که می‌داند بعد از تعلیم بلافاصله محرم می‌آید اما حرمت نفس تعلیم بما هوهو قاعده‌ای ندارد ممکن است یاد بدهد ولی کسی استفاده نامشروع از آن نکند. مثلاً در قدیم سحر را بلد بودند ولی استفاده نمی‌کردند مگر در دفع و ابطال سحر.

پس تعلیم علومی که به‌طور مطلق محرم است به‌طورکلی نمی‌شود گفت حرام است مگر اینکه در خود تعلیم فعل حرام یا اعانه بر ظلم باشد. این دو تقریباً قدر متیقن است گاهی دفع منکر با قیودی واجب می‌شود و عمده در دو جای قضیه است که فی‌الجمله است لا بالجمله.

بنابراین تعلیم حرام، حرام نیست مگر این‌که مشتمل بر فعل حرام یا اعانه بر ظلم باشد. این ‌قدر متیقن است که تقریباً همه فقها قبول دارند و فراتر از این محل اختلاف است و هیچ‌کس نمی‌تواند به اطلاق قائل شود که مطلق تعلیم امر حرام، حرام است.

## ادله روایی

### روایات وسائل

«**مَنْ عَلَّمَ بَابَ ضَلَالٍ كَانَ عَلَيْهِ مِثْلُ أَوْزَارِ مَنْ عَمِلَ بِه‏»[[1]](#footnote-1)** که روایات آن در وسائل باب یازده است. من علم باب هدی، من سن سنه حسنه در همین روایات است که در باب تعلیم واجب آوردیم که استحباب را می‌رساند.

### روایت تحف‌العقول

دلیل دیگر روایت تحف‌العقول است که اول مکاسب آمده است. صنایع و چیزهایی که حضرت تقسیم می‌کند به اینکه بعضی فقط وجه حرام دارد و بعضی وجه حلال و حرام دارد و بعضی فقط وجه حلال دارد. **«من علم باب هدی**» «**مَنْ سَنَّ سُنَّةً حَسَنَة**»[[2]](#footnote-2) و روایت تحف‌العقول هم اول مکاسب است که سند ندارد.

در موارد خاصه راجع به سحر و نجوم و شعبده داشتیم که تعلم آن‌ها محل بحث بود در تعلیم آن دلیل نداریم جز در کتب ضلال و علم ضلال. من علم باب ضلال در وسایل جلد 11 ص 434 آمده است. در موارد خاصه فقط بحث تعلیم کتب ضلال داریم که باید بحث بکنیم.

# خطبه 72 نهج‌البلاغه

کمی از نهج‌البلاغه می‌خوانیم. خطبه 72 از خطبه‌هایی است که در مورد حضرت پیغمبر **(صلوات الله و سلامه علیه)** صحبت فرموده‌اند در نهج‌البلاغه 25 تا 30 مورد است که امیرالمؤمنین علی **(علیه‌السلام)** در مورد پیامبر (**صلوات الله و سلامه علیه)** سخن گفته‌اند و مطالبی را فرموده‌اند که یک فصل خیلی زیبای نهج‌البلاغه است این مجموعه در کتاب مرحوم شوشتری شرح نهج‌البلاغه (بهج السباغه فی شرح نهج‌البلاغه) است کتاب بهج السباغه کتاب خیلی خوبی است و این کتاب شرح موضوعی خطب نهج‌البلاغه است از توحید و این‌ها گرفته و به‌صورت موضوعی خطب نهج‌البلاغه را جمع کرده است و هنر آن‌هم مثل شرح نهج‌البلاغه ابن ابی الحدید است منتهی جنبه موضوعی دارد و هنر آن این است که به مباحث تاریخی خیلی خوب توجه دارد و یکی هم حالت موضوعی بودن آن است مجموعه خطب و کلمات امیرالمؤمنین (**علیه‌السلام)** در نهج‌البلاغه که درباره پیامبر اسلام (**صلوات الله و سلامه علیه)** است را جمع کرده‌اند و بین 25 تا 30 مورد است فصل خیلی زیبایی است در نهج‌البلاغه هم آنچه راجع به پیغمبر اکرم آمده است خطبه 72 است که معمولاً این خطبه‌ها تقطیع شده است یعنی بخش‌های خیلی زیبا را مرحوم سید رضی انتخاب کرده است این خطبه با دعایی شروع می‌شود دعایی که بر پیغمبر اکرم (**صلوات الله و سلامه علیه)** می‌کند و بعد اوصافی را بر پیامبر اکرم **(صلوات الله و سلامه علیه)** برمی‌شمارد که خیلی زیبا و آموزنده است. «**اجْعَلْ شَرَائِفَ صَلَوَاتِكَ وَ نَوَامِيَ بَرَكَاتِكَ عَلَى مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَ رَسُولِكَ‏»** خدایا درودهای گرامی و عالی و برکات فزاینده خودت را بر محمد بنده و رسول خودت قرار بده و فرو بفرست بعد از این عبد و رسول 8-10 صفت و فعل پیامبر را اشاره می‌کنند که هم به لحاظ ظاهری خیلی زیبا است و هم به لحاظ عمق معنا خیلی بلند است اولین آن این است «**الْخَاتِمِ لِمَا سَبَقَ وَ الْفَاتِحِ لِمَا انْغَلَقَ وَ الْمُعْلِنِ الْحَقَّ بِالْحَقِّ وَ الدَّافِعِ جَيْشَاتِ الْأَبَاطِيلِ وَ الدَّامِغِ صَوْلَاتِ الْأَضَالِيلِ**» پیامبری که ما سبق را ختم کرد که این ختم به لحاظ زمانی در پایان یک سلسله قرار گرفته است و به لحاظ شرافت به این معنا است که همه آنها در او جمع شده است چون در خاتمیت پیامبر بیشتر ذهن به سمت خاتمیت زمانی می‌رود که درست هم هست این سلسله، سلسله متکاملی بوده است و در پایان آن قرار گرفته و به لحاظ مرتبت و منزلت او در صدر است و خاتمیت در اینجا یعنی بر مجموعه فضایل و مناقب مهری بود یعنی همه را در خود جمع کرده است و عرفا راجع به این خیلی حرف‌های قشنگی در عرفان زده‌اند. پیامبر در پایان قرار گرفته و به لحاظ مرتبه حاوی همه مراتب پیشینیان است در قرآن و روایات ما یک سه‌ضلعی است که همدیگر را تکمیل می‌کنند؛ پیامبر اسلام در پایان سلسله انبیا قرار گرفت و حاوی همه مناقب و فضایل پیشینیان است، قرآن هم که کتاب آسمانی اوست نسبت به الواح و صحف و کتاب‌های پیشین همین وضع را دارد که مهیمن علی جمیع کتب است، مسیطر است به همه آنها اشراف دارد همه حقایقی که در صحف و کتب سابق بوده در آن جمع است و چیزهایی اضافه است، پیامبر هم همین‌گونه است و امت پیامبر هم اشرف امت است درواقع این سه‌ضلعی است که در یک مرحله تکاملی تاریخ به آنجا رسیده که خاتم انبیا کتاب خاتم و مهیمن و امت اشرف و اکمل او پیامبر و قرآن پیام او و امت او هم مخاطبان این پیام هستند. آنچه از مجموعه آیات و روایات استفاده می‌شود این است که تاریخ الهی یک روند و سیر تکاملی داشته است؛ هم ازلحاظ پیامبر و هادیان و هم به لحاظ اوصیای او و هم به لحاظ کتاب و معارف و مخاطبان و امتی که این پیام را دریافت کردند. درواقع وقتی می‌گوییم او خاتم لما سبق است همه این‌ها را در برمی‌گیرد و فضیلت‌ها و کرامت‌ها در او جمع شده است آنچه خوبان همه دارند، تو تنها داری. «**الْفَاتِحِ لِمَا انْغَلَقَ**» کسی که درهای بسته را گشود با آوردن یک نظریه علمی درواقع حقایق که مخفی بود باز می‌شود؛ وقتی یک نظریه علمی می‌آید درواقع بابی بسته بود و با این نظریه باز می‌شود. یا کسی یک حرکت جوهری می‌آورد درواقع یک ابواب مغفوله با این نظریه باز می‌شود یا وقتی کسی در فیزیک و شیمی قانونی را کشف می‌کند ابواب مغفول و بسته را باز می‌کند؛ در هدایت هم همین‌طور است وقتی که دل‌هایی در بن‌بست است با هدایت یک فرد راه را باز می‌کند و ابواب مغفول گشوده می‌شود پیامبر به‌طور مطلق «**الْفَاتِحِ لِمَا انْغَلَقَ**» است خیلی از ابواب هدایت قبل از دوران حضرت مسدود بود و پیامبر گرامی اسلام با وجود خودشان آن درها را باز کردند و بن‌بست‌ها را شکستند به خاطر فتحی که پیامبر کرد آدم‌های پست و ناچیز به شخصیت‌های بزرگ و باعظمتی مبدل شدند و این را اضافه کنیم به آیه «**إِنَّا فَتَحْنا لَكَ فَتْحاً مُبِينا**» (فتح/1) فاتح پیامبر است ولی فاتح حقیقی خداست. خداوند این درها را به روی او باز کرد فتح او به اذن الله بود و فوق همه فتوح بود؛ همه کارهایی که علما و بزرگان می‌کنند و کشفیات و قوانین همه فتح است ولی آن فتح الفتوح بود که فتح قلب‌ها بود و به خدا برمی‌گشت «انا فتحنا لک فتحا مبینا» معمولاً در روایات به فتح مکه و به چند قصه تاریخی تطبیق داده شده ولی شاید اصل فتح معنوی و الهی باشد که پیامبر نسبت به قلوب داشت درهرحال قلب‌ها را برای او فتح کرد و مهم‌ترین فتح همین فتح است. آدم‌های معمولی در جزیره العرب که به هیچ چیزی نمی‌ارزیدند به شخصیت‌های باعظمتی مبدل شدند که بایستی دنیا در برابر آنها تسلیم می‌شد. عظمت دست پروردگان پیامبر بزرگوار اسلام **(صلوات الله و سلامه علیه)** خیلی عجیب است وقتی سربازانشان، شخصیت‌ها و صحابه و کسانی که مقابل مستکبران آن زمان ایستادند و همه را ذلیل خود کردند. این‌ها همان «فتح مانغلقی» است که پیامبر انجام داد «**وَ الْمُعْلِنِ الْحَقَّ بِالْحَقِّ**» کسی را که حق را با شیوه درست آشکار کرد؛ دعوت پیامبر دعوت علنی برای همه بشر بود مدتی دعوت سری بود ولی بعد دعوت به اقربین تسری پیدا کرد شد بعد «**فَاصْدَعْ بِما تُؤْمَر**»(حجر/94) شد و نهایتاً با حکومت و فرستادن نامه به همه قدرت‌های دنیا این موج همه دنیا را فرا گرفت وظیفه ایشان این بود که حق را اعلام کند و به همه‌جا تسری بدهد. «**وَ الدَّافِعِ جَيْشَاتِ الْأَبَاطِيلِ وَ الدَّامِغِ صَوْلَاتِ الْأَضَالِيلِ**» جیشات جمع جیشه است به معنای غلیان است اباطیل هم جمع باطل و خلاف قاعده است کسی که جوشش باطل را فرونشاند، باطل جوشش داشت او فرونشاند و گمراهی‌ها صولت و شکوه داشت، آنها را در هم کوبید. فرونشاننده جوشش باطل‌ها و درهم کوبنده شکوه گمراهی‌ها گمراهی و جوشش و شکوهی که بت‌پرستان در مکه داشتند شکوهی که قدرت‌های بزرگ آن زمان داشتند با وجود پیامبر معادلات به هم‌ریخت و در معرض زوال و دگرگونی قرار گرفت. با همه مصیبت‌هایی که پیامبر اسلام (**صلوات الله و سلامه علیه)** داشت چه در مکه چه در مدینه با انواع گرفتاری‌ها که هر سی چهل روز یک جنگ و غزوه و سریه داشتند شکنجه‌ها و محرومیت‌ها و تحریم‌ها پای همه این‌ها ایستاد و دافع جیشات اباطیل و دامع صولات اضالیل بود «**كَمَا حُمِّلَ فَاضْطَلَعَ**» همان‌طوری که امانت به او داده بودند همان‌طور حمل کرد و زیر بار امانت رفت نه اینکه نیمه‌کاره و ناقص زیر بار امانت الهی برود. همان‌طوری که خداوند امانت را به او سپرده بود و بر دوش او قرار داده بود «**اضْطَلَعَ**» بر دوش کشید و با قوت آن را در دست گرفت «قائما بامرک» امر تو را اقامه کرد یا با امر تو قیام کرد «**مُسْتَوْفِزاً فِي مَرْضَاتِكَ**» مستوفز یعنی شتابناک شتاب گیرنده، در تحصیل رضایت تو شتاب داشت در روایات در سنت سیره پیغمبر دارد که هرگاه بین دو راه مخیر می‌شد سخت‌تر را انتخاب می‌کرد منظور راهی که با آن فرمان خدا بیشتر اطاعت می‌شد در تحصیل رضایت شتاب داشت. «**غَيْرَ نَاكِلٍ عَنْ قُدُمٍ وَ لَا وَاهٍ**» از هیچ جنگ و اقدام دشواری نکول و امتناع نداشت هیچ چیز سختی برای او سخت نبود. خود امیرالمؤمنین «**سلام‌الله‌علیه**» در نهج‌البلاغه یا در جای دیگر می‌فرماید که در جنگ‌ها هنگامی‌که در کارزار بسیار سخت می‌شد به پیامبر پناه می‌بردیم؛ شجاعت امیرالمؤمنین روشن است، امیرالمؤمنین می‌فرماید من وقتی که خیلی کارزار سخت می‌شد از ایشان روحیه می‌گرفتم به او پناه می‌بردم و همین کافی است تا عظمت و شجاعت اقدام پیامبر و روحیه بی‌نظیر او را نشان بدهد «**غَيْرَ نَاكِلٍ عَنْ قُدُمٍ وَ لَا وَاهٍ**» هیچ سستی در اراده او نبود و البته گاهی صلح می‌کرد، گاهی سازش می‌کرد و همه این‌ها در سیره او هست؛ ولی هیچ‌وقت نبود که عزم او سست شود و بگوید که مصالحه کنیم. صلح او هم با عزم بود «**وَ لَا وَاهٍ قَائِماً بِأَمْرِكَ فِي عَزْمٍ وَاعِياً لِوَحْيِكَ حَافِظاً لِعَهْدِكَ مَاضِياً عَلَى نَفَاذِ أَمْرِكَ**» و حی تو را حفظ را کرد؛ انحایی از وحی داریم که یکی از آنها وحی مستقیم است او همه وحی را حافظ بود، فهیم بود و دریافت می‌کرد حتی وحی‌هایی که انبیا و اولوالعزم قبلی تحمل آن را نداشتند «**حَافِظاً لِعَهْدِكَ مَاضِياً عَلَى نَفَاذِ أَمْرِكَ حَتَّى أَوْرَى قَبَسَ الْقَابِسِ وَ أَضَاءَ الطَّرِيقَ لِلْخَابِطِ**» تا اینکه شعله را برای کسانی که دنبال روشنایی بودند روشن کرد این مسیر را طی کرد و «**أَضَاءَ الطَّرِيقَ لِلْخَابِطِ**» و راه را برای گمراهان روشن کرد و «**وَ هُدِيَتْ بِهِ الْقُلُوبُ بَعْدَ خَوْضَاتِ الْفِتَنِ وَ الْآثَام**» با او دل‌ها هدایت شد بعد از اینکه در با طلاق‌های فتنه و گناهان غوطه‌ور بودند. این ادامه دارد و فرازهایی بود که برای ما الهام‌بخش و الگو است و طلبه باید همین مسیر را طی کند. **و صلی‌الله علی محمد و آله الاطهار**

1. - وسائل الشيعة، ج‏16، ص: 173. [↑](#footnote-ref-1)
2. - وسائل الشيعة، ج‏15، ص: 24. [↑](#footnote-ref-2)